

سید محمدعلی جمال زاده

ژنو - سوئیس

رواج بازار شعر و شاعری

(قسمت سی و دوم)

« آسمان کشتی ارباب هنر می شکند

تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم »

(حافظ)



در باره ملاقات و گفت و شنود بین امیر تیمور و خواجه حافظ شرحی مذکور افتاد . چیزی که هست امیر تیمور در آغاز کتاب خود یعنی « منم تیمور جهانگشا » باز یک مرتبه دیگر از ملاقات خود با خواجه حافظ مطالبی آورده

که در آن ذکری هم از سمرقند و بخارا بمیان آمده است و تا اندازه‌ای روایت معروف را که ارتباط با این بیت دارد :

« اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل مارا

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را ،

بخاطر می‌آورد .

امیر تیمور پس از آنکه از تسلط و دست یافتن بر بخارا (در آغاز کار خود) صحبت میراند و از آنجمله نوشته است که چون بر امیر بخارا دست یافتم ، امر کردم که افسران و عده‌ای از سربازان من حضور بهم رسانند و اطرافیان امیر بخارا را بر زمین بنشانند و شمشیر از غلاف کشیدم و طوری شمشیر را انداختم که سر امیر بخارا از بدن جدا شد و بر زمین افتاد . من می‌خواستم به سکنه بخارا بفهمانم که در آینده میباید از من اطاعت نمایند (و نیز می‌خواستم منظره فوران خون را از شاهر گهای بریده امیر بخارا ببینم) و وقتی خون او تا ارتفاع يك ذرع و نیم فواره زد و بطرف آسمان رفت من از فرط شادی بخنده افتادم (در سال ۷۵۸ هجری قمری) .

باید دانست که تیمور درباره شمشیر زدن خودش در کتابش شرحی آورده است که واقعاً شنیدنی است ، نوشته است که : « من نمیتوانم با دست راست قلم بدست بگیرم و بنویسم ولی میتوانم با دست راست قبضه شمشیر را بدست بگیرم و شمشیر یزنم چون شانه و آرنج و بازو و ساعد من نقص دارد . و تیمور علت این نقصها را چنین بیان کرده است :

« در ظرف مدت چهل و هشت سال که از تاریخ دیدن خواب مهمی میگذرد در جنگها یکصد و هفتاد زخم خوردم و هرگز ننالیدم و هر دفعه که زخمی بر من وارد میآمد دندانها را روی هم میفشردم که صدای ناله‌ام بر نخیزد . »

لابد دلنمان می‌خواهد بدانید که تیمور چه خوابی دیده بوده است. خودش شرح آنرا در کتابش آورده است. و چون بی ارتباط با کار خواجه حافظ نیست شرح آنرا در اینجا نقل میکنیم. تیمور مینویسد :

« پس از مراجعت از بخارا (در همان سال ۷۵۸ هجری قمری) به سمرقند يك خواب حیرت آور دیدم . در حال رؤیا مشاهده کردم که يك نردبان مقابل من قرار گرفته و دو پایه آن روی زمین است ولی قسمت فوقانی نردبان به چیزی اتکاء ندارد . من از مشاهده نردبان حیرت کردم و باخود گفتم چگونه این نردبان که قسمت فوقانی آن بچیزی تکیه ندارد در اینجا قرار گرفته است و سرنگون نمیشود . يك مرتبه صدائی بگوشم رسید که ای تیمور از این نردبان بالا برو . من جواب دادم که این نردبان به چیزی تکیه ندارد و نمیتوان از آن بالا رفت و سرنگون خواهد شد . همان صدا گفت مگر نمی‌بینی با اینکه نردبان به چیزی تکیه ندارد سرنگون نمیشود و اگر توهم بر آن صعود کنی سرنگون نخواهد شد . اما من تردید داشتم که از آن بالا بروم . صاحب صدا گفت ای تیمور ، آیا میترسی . گفتم کسی که از عقل پیروی میکند ترسو نمیشود اما هر چند که جرأت دارم خودم را در يك خرمن آتش نمیاندازم زیرا میدانم که خواهم سوخت . صاحب صدا گفت من بتو میگویم که این نردبان سرنگون نخواهد شد ، ترس و از آن برو بالا . من پای خود را روی اولین پله نردبان نهادم و آنرا آزمودم و دیدم محکم است و سرنگون نمیشود. این بود که بدون بیم از سرنگون شدن از پله ها بالا رفتم : »

آنگاه امیر تیمور مینویسد : (صفحه ۳۲) :

« من طبق توصیه‌ای که در آن خو اب بمن کردند همواره خاطر
 علما و صنعتگران و شعرا را نگاه داشتم ولو میدانستم که
 مسلمان نیستند و (ولو مثل شمس‌الدین محمد شیرازی مراد
 بشمار) می‌آمدند. »

در این موقع تیمور بتفصیل ملاقات خود را با حافظ (عموماً او را با
 « حافظ » نمیخواند) چنین آورده است :

« وقتی وارد شیراز شدم قبل از آنکه مجلسی با شرکت علمای آنجا
 تشکیل بدهم دستور دادم (که شمس‌الدین محمد) را نزد من بیاورند تا وی
 را ببینم . (۱) اما آیا اکنون حق نداریم از خود بپرسیم که در آن موقع که به
 خواجه حافظ خبر بردند که امیر تیمور ترا احضار فرموده است شاعر سالخورده
 ما در کجا منزل داشته و در چه حال بوده است . آیا خانه و مسکنائی داشته و
 یا ساکن گوشه حجره مدرسه‌ای در یکی از مدارس شهر بوده است . آیا
 کس و کار و غمخواری داشته که در آن دوره پیری و ناتوانی پرستار او باشد.
 وی دنیا را « دامگه حادثه » خوانده و بالصراحه اعتراف فرموده است که :

« گر چو فرهادم به تلخی جان بر آید حیف نیست »

و میتوان باسانی پذیرفت که در آن پیری و تنهایی و بلکه تنگدستی در تلخکامی
 ایام می‌شمرده است . در دیوان او قطعه‌ای وجود دارد که وضع و روزگار
 ناهموار او را میرساند و شاید اشاره به تبعید و نفی بلد و بدهکاری و روپوشانیدن
 از طلبکار باشد . دوستی دوستانه برای او سلام فرستاده و پرسیده است که ای

(۱) رجوع شود به « دیوان خواجه حافظ شیرازی » تألیف آقای سید ابوالقاسم

انجوی شیرازی ، تهران ۱۳۴۵ . صفحه ۱۱۴ .

حافظ چرا در خانه فلانی بست نشسته‌ای و بیرون نمی‌آئی . خواجه بسا لحنی
 محجوب و سرپوشیده « جواب باو نوشته بوده است :
 « وکیل قاضی‌ام اندر گذر کمین کرد است »
 « به کف قبالة دعوی چو مار شیوائی » ()

ما خوب میدانیم که حافظ در یکی از غزلهای جاودانی خود از « طراز پیرهن
 زرکش » خود سخن رانده است و بقول خودش « شیرین کلام » و « بذله گو »
 و « نکته دان » و « حاضر جواب » و « خوش لهجه » و « خوش آواز » و
 « شهرة شهر به عشق ورزیدن » بوده و هزار جامهٔ تقوی و خرقهٔ پرهیز را فدای
 پیرهن چاک ماهروبان « میکرده و « رند » و « نظر باز » و « به چندین هنر آراسته »
 بوده است ولی وقتی او را (چنانکه در سطور ذیل خواهد آمد) در مجلس امیر
 تیمور ، در اوایلین مرحلهٔ عمر در سن هفتاد و چند سالگی پیر و منحنی و ناتوان
 و کم بینا میباییم چطور ممکن است که به شدت هر چه تمامتر متأثر نگردیم ؟
 در هر حال در کتاب « منم تیمور جهانگشا » شرح مجلس امیر را بسا
 شاعر شیراز چنین میخوانیم :

(۱) این خود نشان میدهد که در آن تاریخ شمس‌الدین محمد حافظ شهرت بسیار
 حاصل کرده بوده و ظاهراً شهرتش از شهرت علمای دیگر شیراز بیشتر بوده است .
 (ج . ز .)

(۲) خوانندگان ملاحظه میفرمائید که این روایت و این بیت با روایت و بیت
 دیگری که در قسمتهای سابق این مقاله آمده است تفاوت دارد و میتوان احتمال داد که
 در بارهٔ هر دو بیت گفت و شنودی بین امیر تیمور و خواجه حافظ رخ داده است و حتی
 شاید واقعاً از بیت معروف « اگر آن ترک شیرازی الخ » هم سخنی در میان رفته بوده
 است و امیر تیمور عمداً (یا بدون تعمدی) بدان اشاره نکرده است . (ج . ز .)

« ساعتی دیگر (بیرمردی را نزد من) آوردند که (قدری خمیده بود و مشاهده کردم که از یک چشم او آب فرو میرود .) از وی پرسیدم که آیا شمس الدین محمد شیرازی توهستی ، مرد سالخورده جواب داد بلی ای امیر جهانگشا . گفتم تو در یکی از غزلهای خود گفته ای :

« خدایا محتسب مارا به آواز دف و نی بخش »

« که ساز شرع زین افسانه بی قانون نخواهد شد »

« شاعر شیرازی گفت بلی امیر جهانگشا ، من این شعر را سروده ام . « گفتم آیا تو نمیدانستی که این شعر توهینی بزرگ نسبت به دین میباشد . « بیرمرد گفت من قصد توهین نداشتم و منظورم در این شعر از « افسانه » همانا آواز دف و نی است و خواسته ام بگویم که آواز دف و نی بی اهمیت تر از آنست که بتواند در ارکان دین تزلزلی بوجود بیاورد .

« گفتم این طور نیست و در این شعر قصد توهین تو روشن است . آنگاه از او پرسیدم که (آیامیل داری سمرقند و بخارا را که در اشعار خود از آنها یاد کرده ای ببینی .

« شاعر شیرازی گفت ای امیر جهانگشا ، اگر جوان بودم البته میل داشتم سمرقند و بخارا ببینم ولی چون پیر شده ام میدانم که اگر عزم سفر کنم بمقصد نخواهم رسید و در راه خواهم مرد و با آنکه موفق بباز گشت به شیراز نخواهم شد . « گفتم ای شمس الدین محمد ، نوجز شیراز جایی را ندیده ای . (۱) . تو تصور میکنی که زیبانرا از شیراز جایی وجود ندارد در صورتیکه شیراز تو در قبال سمرقند من شهر کوچک و بی اهمیتی بیش نیست . من قبل از آنکه به سلطنت برسم سمرقند

(۱) باید دانست که امیز تیمور کلمه « شیراز » را « سراز » با حرف سین تلفظ

میکرده و مینوشته است .

از شهرهای زیبای دنیا بود و من آنرا زیباترین و آبادترین شهر جهان کردم. در شیراز تو بیش از هفت مسجد نیست که فقط یکی از آنها بزرگ است ولی سمرقند من دوست مسجد بزرگ دارد و هر مسجد دارای دو پایه یا چهار گلدسته است و بالای گنبد هر مسجد يك هلال زرین نصب گردیده و وقتی تو از بالای تپه‌ای که کنار شهر قرار گرفته سمرقند مرا در وسط باغها ببینی تصور میکنی که بهشت برین را مشاهده مینمائی .

امیر تیمور میافزاید که « شمس‌الدین محمد نخو است شیراز را ترك کند و به سمرقند برود و بقیه عمر را در آن شهر زندگی کند و با اینکه (بنظر من مردی مرتد) بود (گفتم هزار دینار زر) به او بدهند تا اینکه با خوشی زندگی نماید .»

مصیبت پیروی و نیستی

ملاقات و گفت و شنود امیر تیمور در شیراز با علما و عرفای آن شهر بسیار خواندنی است ولی چون گذشته از آنچه به حافظ مربوط است خارج از موضوع این مقال است از آن صرف نظر می‌کنیم و شاید (اگر هم باقی باشد) بعدها بصورت مقاله جداگانه‌ای بعرض خوانندگان « ارمغان » برسانیم .
همینقدر است که معلوم شد که در آن تاریخ (یعنی نخستین اقامت امیر تیمور در شیراز که در اواخر عمر خواجه حافظ اتفاق افتاد شاعر و عارف بزرگ و بزرگوار ما چنانکه دیدیم (پیرمردی بوده منحنی و ناتوان که از يك چشمش هم آب فرو میربخته است و هر چند امیر تیمور او را مرتد میدانسته است يك هزار دینار زر) باو داده است . پس میتوان پذیرفت که عارف بزرگوار فارس و شاعر بزرگ شیراز مابقی عمر را که یکی دو سالی بیش نبوده است با همین عطای امیر ترك‌پایان رسانیده است و آيا سزاوار نیست که بر چنین دنیا و زمانه و روزگار

و مردم روزگاری که بقول مولای روم از کهن و از مهین لعنة الله عليهم اجمعین
نفرین بگوئیم و مهر « فاعتبروا یا اولی الابصار » را بر ذیل چنین نفرین نامه‌ای
بنشانیم و بگذریم . (۱)

(۱) لابد میدانید که تاریخ حیات و ممات امیر تیمور (« کمر » راکه به معنی فولاد
است) را در این دو بیت آورده‌اند :

« سلطان کمر آنکه مثل او شاه نبود
در هفتصد و سی و شش بیامد بوجود »
« هفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج (۲۱ سال قبل از وفات حافظ)
در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود »



در سخن خیام حسن ترکیب ، « سادگی بیان پیوسته با اندیشه فلسفی
نوآم است و این امتزاج بگونه‌ایست که باعث اعجاب سخن‌سنجان
گردیده ، معتقدند توالی چهار مصراع ، طوری بیکدیگر پیوسته
است که گوئی خیام قیاس منطقی را بکار برده و در قالب شکل
اول مطالب خود را ریخته است یعنی مصراع چهارم نتیجه سه
مصراع نخستین است . (دمی با خیام)